

## بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر و مسؤولان وزارت ارشاد و اعضای شوراهای فرهنگ عمومی کشور - 19 تیر / 1374

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. از این که در جمعی که متکفل و متعهد مسأله فرهنگ عمومی در جامعه اسلامی ماست، بحمدالله فضلا و شخصیت‌های فکری و متخصصان تعلیم و تربیت و آگاهان از مسائل فرهنگی حضور دارند، بسیار خوشوقتم؛ زیرا وقتی جمعی از زبندگان و صاحب‌نظران فرهنگ عمومی یک جامعه، برای ترقی آن اجتماع کرده‌اند، مایه سعادت و امیدواری است.

کنترل فرهنگ عمومی، یک مسأله مهم و جدید است که شاید اهل فکر و فرهنگ و صاحب‌نظران مسائل فرهنگی، قبلاً به این معنا کمتر اندیشیده بودند و کمتر توجه می‌کردند که برای هدایت و اداره فرهنگ عمومی در جامعه، یک کار ویژه لازم است.

قبلاً فرهنگ عمومی جامعه ما، رها و بسته به این بود که کدام صدای قوی‌تر و کدام دست چیره‌تر و کدام مهارت و ذوق توان‌تر در صحنه زندگی مردم حضور یابد و آنها را به سمت این یا آن پدیده و کیفیت فرهنگی بکشاند. این که امروز جمعی بنشینند و فکر کنند که چگونه می‌شود فرهنگ عمومی جامعه را به شکل و سمت صحیحی سوق داد و پالایش و هدایت کرد، موضوع تازه‌ای است که مربوط به این چند سال اخیر است و ابتدا در «شورای عالی انقلاب فرهنگی» مطرح شد و اکنون نیز بحمدالله، مجموعه‌ای گرد هم آمده‌اند و آن را دنبال می‌کنند.

کارها و موضوع‌های تازه، چون روال از پیش تعیین شده و شکل سنتی‌ای ندارند، متصدیان‌شان حتماً باید دو نکته را درباره آنها مدنظر داشته باشند: اول این که برای آنها وقت بگذارند؛ و دیگر آن که ذوق و ابتکار و توانایی و مهارت به کار ببرند.

پس، اولین عرضم به شما عزیزان و برادران و خواهران، این است که اکنون که شما در این زمینه مسؤولیت دارید، خواهش می‌کنم در اداره فرهنگ عمومی، از جان و ذهن و فکر و وقت خودتان، در حدّ توان، مایه بگذارید. وقتی این حاصل شد، نوبت آن است که بررسی کنیم کدام دستگاهها و افراد دیگر، در ارتباط با اداره فرهنگ عمومی جامعه هستند؛ مثلاً صدا و سیما، مطبوعات و یا شخصیت‌های عمده فکری و فرهنگی که گاهی یک سخنشان شکل دهنده یک جریان در فرهنگ جامعه است. چگونگی همکاری آنان با شما، مسأله بعدی است که باید بررسی شود. از این رو، ابتدا شما باید درست شوید و وقتی که این اصل اساسی شکل گرفت، آن گاه براساس آن، بسیاری از کارهای دیگر انجام می‌شود.

به نظر بنده، فرهنگ عمومی دو بخش دارد: یک بخش، امور و مسائلی است که بارز و ظاهر و جلو چشم است و حقیقتاً هم در سرنوشت یک ملت دخالت دارد؛ اما در دراز مدت تأثیر می‌کند. یعنی در مسیر زندگی و حرکت‌های آینده یک ملت تأثیر دارد. مثلاً شکل لباس و چه پوشیدن و چگونه پوشیدن و از کدام الگوی پوشش استفاده کردن، جزو مصادیق و نمونه‌های بارز فرهنگ عمومی جامعه است. یا شکل معماری در جامعه و در چگونه خانه‌های زندگی کردن، بخشی از فرهنگ جامعه را شکل می‌دهد. زیرا خانه‌های قدیمی ما یک نوع خانواده و خلقیات بار می‌آورند (حیات بزرگ، حوضی در وسطش و اتاق‌هایی در اطراف. از این اتاق پدر بزرگ در می‌آید و از آن اتاق دایی و از آن یکی هم عمو. بچه‌های خانواده، همه دور هم و بر یک سفره جمع می‌شوند و در واقع، این خانه است که خانواده را به دنبال خود می‌کشاند) و آپارتمان نوعی دیگر از خانواده ایجاد می‌کند. حتی شکل در و پنجره و ارتباط اتاقها با هم، به ناچار تأثیر خاصی بر ذهن و خلق و منش و تربیت افراد دارد. از این رو، امروز - خوشبختانه - می‌بینیم که در تلویزیون و میزگردها و گفتارها، بر معماری سنتی ایرانی تکیه می‌شود. در کردارها نمی‌دانم چگونه است. ولی به هر حال، آنچه معلوم است این که، این ملت کهن و بزرگ، قبل از این که از سبک معماری اروپایی تأثیر بپذیرد، خودش یک سبک معماری خاص داشته است.

خوب؛ اینها از موارد فرهنگ عمومی است که فراوان است و تأثیراتش بر سرنوشت این ملت، بلند مدت است. چون به هر حال، هر نوع لباس، هرگونه رفتار، هر شکل نشستن بر سفره، هرگونه سخن گفتن دو نفر در مواجهه با همدیگر و مسائلی از این قبیل، تأثیراتی انکارناشدنی در شکل‌گیری شخصیت افراد یک جامعه دارد. لکن نه در کوتاه مدت؛ در بلندمدت.

بخش دوم از فرهنگ عمومی، آن است که مانند بخش اول در سرنوشت یک ملت تأثیر دارد؛ اما تأثیراتش فوری و بسیار محسوس است. یعنی خود امور مربوط به این بخش از فرهنگ عمومی، چندان محسوس نیست؛ لکن تأثیراتش در جامعه و سرنوشت و مسیر آن، بسیار محسوس است. از جمله این امور و در واقع عمده‌ترین آنها، اخلاقیات است؛ اخلاق فردی و اجتماعی مردم یک جامعه. فرض بفرمایید افراد یک جامعه، وقت شناس نباشند. خوب؛ وقتی که شما وارد آن جامعه می‌شوید، این وقت‌ناشناسی آنان را، از طریق تأثیرات منفی‌اش در سرنوشت خودتان و مردم درمی‌یابید؛ درحالی که خود آن، چندان واضح نیست.

وجدان کاری و وقت‌شناسی در یک جامعه، بسیار مهم است. مثلاً وقتی ساعت هشت با کسی قرار گذاشتیم، این که هشت و ده دقیقه یا هشت و نیم و یا پیش از ظهر برویم، با این که سر ساعت هشت آن جا حاضر شویم، یکی و تأثیرش یکسان است؟ وجدان کاری هم، جزئی از فرهنگ عمومی است که بسیار پسندیده است. وجدان کاری، یعنی افراد یک جامعه، خود را در قبال آن کاری که پذیرفته‌اند متعهد بدانند و نوعی احساس وجدان نسبت به آن داشته باشند و سرهم بندی و رفع تکلیف نکنند و آن کار را به صورت کامل انجام دهند. اینها از جمله خلقیات یک ملت است که تأثیرش در زندگی و سرنوشت آنها خیلی زیاد است.

از جمله مصادیق دیگر فرهنگ عمومی، این است که افراد یک ملت، مردمی باشند که خیلی عافیت طلب و به دنبال منافع شخصی خود نباشند؛ بلکه واقعاً حاضر باشند برای ملت و کشورشان وارد میدان شوند و خطرپذیری کنند. یعنی حس منفعت جویی گروهی و جمعی یک ملت، باید بیش از حس منفعت طلبی فردی آنان باشد. از جمله نمونه‌های دیگر فرهنگ عمومی که به اخلاق شخصی و اجتماعی مربوط است، این که: افراد جامعه صبور باشند، مهمان دوست باشند، عادتشان این باشد که به بزرگترها و پدر و مادر خود احترام کنند. از این رو، این گونه مسائل بسیار مهم است و می‌تواند سرنوشت یک ملت را تغییر دهد.

بنده وقتی که در معارف اسلامی دقت می‌کنم، برایم روشن است که عموم آن چیزهایی که ملل اروپایی به وسیله آنها توانسته‌اند در زندگی مادی خودشان پیشرفتی داشته باشند، در همین معارف اسلامی است. زیرا این که ملتی در گذشته خود در قعر ظلمات جهل و خرافه و عقب‌ماندگی باشد و کتاب و کتابخانه نداشته باشد و حتی اولیات علم و معرفت را هم نداند و ناگهان ظرف نیم و یا یک قرن، از منجلاب آن عقب‌ماندگی بیرون بیاید، نمی‌تواند تصادفی باشد. اما متأسفیم که آن حرکت اروپا، با حرکتی که خودشان به غلط اسم آن را «حرکت روشنفکری» یا «روشنگری» می‌گذارند، همراه شد؛ حرکتی که پیامش حذف دین و روی آوردن به - اصطلاحاً - اصالت انسان در تفکرات و فلسفه‌ها و روش‌هایشان بود. عیب کارشان، این بود. و الا اگر معنویت را کنار نمی‌گذاشتند، بی‌شک امروز زندگی‌شان به مراتب بهتر و نورانی‌تر علم از آن ناحیه، صدها و هزارها برابر بود.

خوب؛ به هر حال این اشتباه را مرتکب شدند و این حرکت را انجام دادند. البته عواملی هم داشت. در هر شکل، نقاط مثبتی که در زندگی‌شان وجود داشت و توانست آنها را از آن منجلاب عقب‌ماندگی و جهالت بیرون بیاورد - اگر دقت کنید - به وضوح در زندگی گذشته و تاریخ آنان نمودار است. اما افسوس که با کنار گذاشتن معنویت، این نقاط مثبت هم، کم‌کم رنگ باخت و کاملاً محو شد.

عموم خلقیات مثبتی که یک ملت را از حسیض بیکارگی و فقر و ذلت و عقب‌ماندگی بیرون می‌کشد و به اوج پیشرفت مادی می‌رساند، در اسلام مورد توصیه مؤکد قرار گرفته است و هرکس به مفاهیم اسلامی مراجعه کند، این را تصدیق خواهد کرد. در واقع، همین خصوصیات و خلقیات مثبتی که امروز کمبودش را در میان ملت خودمان نیز احساس می‌کنیم، ناشی از همین بی‌توجهی به معارف اسلامی است؛ زیرا همان روزی که در داخل کشور ما حرکت روشنفکری به وجود آمد و عده‌ای احساس کردند باید به غربیان روکنند و از آنها یاد بگیرند - متأسفانه، با بی

توجهی به معارف اسلامی - این نقاط مثبت را یاد نگرفتند. از این رو، بنده مکرر عرض کرده ام که روشنفکری در ایران از اول بیمار متولد شد و هنوز هم گریبان روشنفکران در چنگ همان بیماری است و آثار و تبعاتش همچنان باقی است؛ زیرا - همان طور که گفتیم - آنها به جای این که حقیقت مثبت را یاد بگیرند و ترویج کنند، چیزهای ظاهری و کم ارزش و یا مضر را آموختند و رواج دادند. از جمله، آزادی جنسی، اختلاط زن و مرد، بی اعتنایی به معنویت، حذف دین، بدگویی به روحانیان و یا مواردی مانند نوع و شکل لباس و میز و صندلی، و در کل، امور این گونه را که یا خیلی کم اهمیت بودند، یا اصلاً اهمیت نداشتند و یا حتی مضر هم بودند.

البته این را هم بارها عرض کرده ایم که فرهنگها تبادل دارند. وقتی که بحث تهاجم فرهنگی را مطرح و بر آن پافشاری می کنیم، به آن معنا نیست که یک فرهنگ نباید چیزی را از خارج خود، به خود بیفزاید. متأسفانه در ایران اواخر قاجار که به فرهنگ غرب توجه شد و به ویژه در دوران منحوس پهلوی که این توجه شدت گرفت، آنچه که واقعاً تبادل، تلقی، تعاطی و تکامل فرهنگی بود، در ارتباط با غرب انجام نگرفت؛ بلکه نوعی تحمیل فرهنگی رخ داد. گاهی انسانی هوشمند و عاقل، به اختیار خود، چیزی را گزینش می کند و می پذیرد و گاهی به عکس، به یک انسان مست و غافل و بیهوش، به زور، چیزی را تزریق و تحمیل می کنند. مسلماً این دو، یکسان نیستند. در کشور ما، تحمیل فرهنگی کردند؛ یعنی آمدند و بدون این که گزینش صحیحی در کار باشد، چیزی را در کالبد فرهنگ و ذهنیات این مردم تزریق کردند.

از این رو می توان نتیجه گرفت که در اسلام، ریشه همه این معنویات وجود دارد؛ اما متأسفانه به آنها توجه نشده است. زیرا مدتی حکومتهای استبدادی و سلاطین و به دنبال آنها، متولیان دین و آخوندهای درباری و روحانیان وابسته ای که طبق نظر آنها حرف می زدند و یا مثل خود آنها و طبق الگوی آنها عمل می کردند، پایه های حقیقتات خوب را در مردم ما ضعیف کردند. هرچند این مقدار باقی مانده هم (یعنی این انقلاب، این جنگ تحمیلی، این ایستادگی در مقابل تهدیدهای غرب و این احساس عزت و استقلال در برابر ابرقدرتهای عالم بسیار ارزشمند است) ناشی از آن بقایای فرهنگ اسلامی است که در این مردم رنگ ثابت گرفته است. خدا را شکر که دشمنان دین، فرصت نیافته اند که اینها را حذف، یا کمرنگ و یا نابود کنند و از بین ببرند. همین مقدار است که این همه عزت، پیشرفت، حرکتیهای عمومی، حضور مردم در صحنه ها و استقلال در برابر خودکامگی مستبدان را به بار آورده است و ان شاءالله در آینده هم ثمرات دیگری به بار خواهد آورد.

اگر بتوانیم اخلاق را اسلامی کنیم، فرهنگ را اسلامی کنیم، مردم را با حقیقتات اسلامی پرورش دهیم و صفاتی را که در صدر اسلام از یک جماعت کوچک، یک ملت عظیم و مقتدر درست کرد، در ملتمان زنده کنیم، همینها بزرگترین دستاوردهاست. باید توجه داشت که آنچه در آغاز، از پیشرفت و ترقی برای انسانها به وجود آمد، ناشی از همین فرهنگ اسلامی بود؛ دنبال علم و کار رفتند، تلاش و سعی کردند، نوآوری کردند، به معرفت طبیعت، انسان، تاریخ و راههای زندگی پرداختند و تعامل خوب و برادرانه را پذیرفتند. اینها چیزهایی است که هیچ دستگاه قدرتمندی، بدون آن که فرهنگ مردم و بینش آنها را اصلاح کند، نمی تواند در جامعه ای ایجاد کند. مثلاً آن عدالت اجتماعی ای که کمونیستها، بی توجه به اصلاح فرهنگ مردم و پذیرش اختیاری آنها بر آنها تحمیل کردند، همان چیز ناقص غلط معیوبی شد که در تاریخ ثبت شده است. یعنی به اسم عدالت اجتماعی، همه چیز را به هم ریختند و هیچ فایده ای به بار نیاوردند.

از این رو، کشورهای کمونیستی، تجربه عظیمی هستند؛ به ویژه طبقات مرفه عظیم آنها که به زعم خودشان از ایجاد کمونیسم حکومتی و دولتی، به دنبال عدالت اجتماعی بودند؛ اما به جای این عدالت، یک تزار جدید و یک استالین بدکار و فاسد و ظالم و قسی القلب به وجود آوردند! بله؛ عدالت اجتماعی ای که از اخلاق و فرهنگ صحیح جدا باشد، نتیجه اش این می شود.

عدالت اجتماعی، که یک امر اجتماعی محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوه فرمانروایی در جامعه است، جز به برکت یک فرهنگ صحیح در اذهان یکایک مردم، تأمین شدنی نیست. اصولاً همه موفقیتها در همه صحنه ها این گونه است. خوب؛ اینک شما ببید و جامعه ایرانی. می خواهید فرهنگ اسلامی و آن چیزهایی را که از پیکره این

جامعه اسلامی گرفته شده است، به آن برگردانید: «وَ اسْتَصْلِحْ يَفْذَرْتِكْ مَا فَسَدَ مِثِّي.» این، که در دعای «مکارم الاخلاق» آمده است، مصداقش همین است. می خواهید آن بخشهایی از زندگی مان را که تحت تأثیر ظلمها و استبدادها و انحرافها و کج فهمیها و کج رویها و دخالتهای بیگانه و امثال اینها ضایع و فاسد شده است، اصلاح کنید. این، کار عظیم و بسیار بزرگی است؛ به حدی، که اگر وزارت ارشاد، واقعاً جز اصلاح فرهنگ عمومی، هیچ کار دیگری نکند، به نظر بنده، برای آن کافی است و کار کمی را عهده دار نیست. خوب؛ بحمدالله، آقایان هم‌متشان بالاست؛ این کار را می کنند و صد کار دیگر هم در کنارش دارند. ان شاءالله به همه آنها هم دست می یابند.

اصلاح فرهنگ عمومی، از همه کارها مهمتر است؛ چون این کار، محور همه کارهای دیگر است. کتاب باید برای اصلاح فرهنگ عمومی منتشر شود. فیلم باید برای اصلاح فرهنگ عمومی ساخته شود. هنر باید در جهت فرهنگ عمومی هدایت شود. صدا و سیما، در همه برنامه هایش - چه هنری، چه خبری و چه گزارشی - دائماً باید در خدمت فرهنگ عمومی کار کند. علما و امامان جمعه و خطیبان و مبلغان و جامعه روحانیان محترم و معظم نیز - در هر بخشی که هستند - باید برای ترویج فرهنگ صحیح اسلامی تلاش کنند: عده ای تحلیل کنند، عده ای آیات الهی را بخوانند و عده ای کلمات معصومین را بیان کنند. جهتگیری عمده مطبوعات، باید اصلاح فرهنگ عمومی باشد.

سازمانهایی که مخصوص کار تبلیغی هستند (مثل سازمان تبلیغات اسلامی و بخشهایی که تابع و در کنار آنند) باید در این جهت بکوشند. اگر ان شاءالله یک تلاش هماهنگ صحیح جهت یافته وجود داشته باشد، ملت ما هم آماده پذیرشند. تازه، از خصوصیات این امور سیاسی و اصیل، این است که ذاتی انسانها می شوند و در نتیجه، نسل به نسل انتقال می یابند و در واقع، فطری، یعنی جزو فطرت افراد یک جامعه و دقیقاً عین امور ذاتی می شوند. اگر هم مردم، زمانی و به دلایلی، از آنها جدا شوند، با یک چیز مختصر، فوراً برمی گردند.

به عقیده من، اگر این جمع محترم - که بحمدالله، اشخاص شایسته، صاحب نظر، آگاه، هوشمند و متخصص، در میانشان زیادند - بخواهند در این زمینه ها تلاش کنند و به جایی برسند، باید اول اولویتهای را پیدا کنند و در آن دونه فرهنگ عمومی ای که داریم - و به ویژه در نوع دوم - دقت کنند (البته نوع اول هم مهم است و نمی خواهیم آن را به کتی کنار بگذاریم) و پس از آن دریابند که در بین امور اخلاقی ای که عمده آنها در نوع دوم است، کدام مهمتر، ریشه ای تر و اساسی تر است، که فروع بسیاری از آن ریشه می گیرد. اینها و امثال اینها را مشخص کنند و بر آنها متمرکز شوند و در این زمینه تلاش نمایند. کسانی هم که اهل فکر، قلم، شعر و هنرند - یعنی علما، روحانیان و دستگاههای دولتی - آن را ترویج کنند. آن گاه، ان شاءالله اصلاح خواهد شد.

بنده، ملتی با این ویژگیها و آرمانهای عظیم، کم سراغ دارم. این انقلابها و نهضتها و ناسیونالیسمهایی که ملتها و کشورها را در مشقت خود گرفته و تحولات زیادی را در آنها به وجود آورده اند، همه از آنچه که تحت عنوان نظام اسلامی است، کمترند؛ چون مجموعه آرمانهایی که تحت عنوان نظام اسلامی جمع می شود، بسیار والا و عظیم است و همه مسائل فردی و اجتماعی را با همدیگر شامل می شود. اگر ان شاءالله این حرکت انجام گیرد، این ملت به آن آرمانها خواهد رسید.

امیدواریم خدای متعال به شما کمک کند که این کار را انجام دهید. ان شاءالله مسؤولان بخشهای مختلف کشور نیز، بودجه، امکانات و کمکهای لازم را بگذارند تا این کار به بهترین وجه انجام پذیرد.

والسلام علیکم ورحمةالله.